

سید محمد علی جمال زاده

رواج بازار شعر و شاعری

(بقیه از باب پانزدهم)

در قسمت سابق این مقاله در باره روابط بین مولانا و شمس مطالبی بعرض رسانید و اینک می افزائیم که برای مولانا بزودی یقین حاصل گردید که مردم معمولی از درك مقام شمس عاجزند و همچنانکه خورشید چشم راخیره میسازد فیض فوار شمس دیده بینایان را هم خیره میسازد تا چه رسد به کسانی که چشم باطنشان یکسره کور است. آنوقت بود که مولانا بزبان خشم و پرخاش میفرمود:

«این مردمان میگویند که ما شمس الدین تبریزی را دیدیم.
ای غر خواهر، کجا دیدی یکی. بر سر بام اشتر را نمی بیند و
میگوید من سوراخ سوزن را دیدم.»

آنگاه سلطان ولد در وصف روابط

پدرش با شمس چنین نوشته است:

«درس خواندی چو کودکان هر روز»

« منتهی بود ، مبتدی شد باز »

« گر چه در علم فقر کامل بود »

« علم تو » بود کو به وی بنمود»

« رهبرش گشت شمس تبریزی »

« آنکه بودش نهاد خونریزی »

این کلمهٔ عجیب « خونریزی » در وصف شمس خواننده را متحیر میسازد که آیا مقصود سلطان ولد از این کلمه چیست .

باید دانست که بموجب آنچه از مضامین « دیوان شمس » و از « مقالات شمس تبریزی » و از « مناقب افلاکی » بدست میآید معلوم میگردد که شمس شخص شخصی بوده با استقلال فکر هرچه تمامتر و مرد مردانه‌ای بوده است که در کار فکر و عقیده و مسلک و رفتار و گفتار بغایت استوار و پی‌پروا و راسخ و بعظمت و رفعت مقام خود مطمئن و آگاه بوده است . این مرد شمشیر برهنهٔ بران و صیقل دیده‌ای را بخاطر میآورد که برای شکافتن و بریدن از غلاف بیرون میآمده است و با سرفرود آوردن و سپر انداختن میانه‌ای نمیداشته است و از خوش آمدگویی و فرومایگی و چرب زبانی و ملاحظه کاری و باری بهر جهت گوئی و مجامله و دروغبافی و آن همه دغل و پستی و پلیدی و روباه بازیهای زشت بیزار بوده است .

شمس الدین تبریزی را « سیف الله » هم خوانده‌اند و بدیهی است که چنین کسی وقتی تعلیم و تربیت (یا تکمیل تعلیم و تربیت) جوان مستعد و اصيل و آتشینی را بعهد میگیرد از سختگیری و درستی و شاید حتی بد زبانی و عتاب و تعرض و پرخاش هم مضایقه ندارد و میخواهد بشرايط ارشاد و رهبری چنانکه شاید و باید عمل نماید .

در دیوان شمس اشارات بسیاری به سختگیریها و قهر و خشونت اخلاقی

شمس دیده می‌شود که از آن جمله است مثلا ایات ذیل :

وقت لطف ، ای شمع جان مانند مومی نرم و رام

وقت ناز از آهن و پولاد ، تو آهن تری

خشم شکلی ، صلح جانی ، تلخ روئی ، شکری

من بدین خویشی ندیدم در جهان بیگانه‌ای

در جمال و حسن و خوبی در جهانت یار نیست

شکر ستانی ولیکن تر شروئی اندکی

و باز در جای دیگر بمراد خود میگوید

« از فلک تو سن تری »

شمس اهل علم و فضل بوده است ولی به شهادت خودش که در حق

مولانا فرموده است « اگر صد سال بکوشم ده يك علم و هنر او نتوانم حاصل

کردن » تربیت روحی چنین جوان عالی مقامی را لابد وظیفه خود تشخیص

داده و مصمم بوده است که او را به بصیرت و دانش واقعی که « معرفت » و

« کمال » نام دارد برساند (همچنانکه در مکتبخانه چوب و فلک را هم لازم

میشمردند و چوب استاد را از مهر بلند بهتر و مؤثرتر میدانستند) و از ینروگاهی

خشونت را هم ضروری میدانسته است و رویهمرفته به طریقه بعضی از مرتاضان

هندی و معلمین مشت زنی و کشتی گیری امروز فرنگستان عمل میکرده

است .

شمس در جایی فرموده است « آری ، مرا قاعده این است که هر کرا

دوست دارم ، از آغاز با او همه قهر کنم تا به همگی از آن او باشم ، پوست

و گوشت و قهر و لطف ...»

شمس هم در جستجوی همنفسی بود و از زبان او نقل کرده اند که میگفت :

«کسی میخواستم از جنس خود که او را قبله سازم...»

و چون با مولانا آشنا شد مولانا باو گفت «تو در جهان غریبی» و چون خود مولانای جوان هم مینالید که :

« غیر خدا نیست کسی در دو جهان همنفسی

و یا میفرمود :

« من خاك پای آن كسم كودست در مردان زند »

« جانم غلام آن مسی در کیمیا (۱) آمیخته »

چون بهم رسیدند مانند دو ذرهٔ اکسیژن و هیدروژن که در علم شیمی بهم پیوسته آب را (آبی که هر چیزی از برکت آن زندگی و حیات مییابد) بوجود آورند . یکدیگر را زود بجا آوردند و قدر همدیگر را شناختند و شکر خدا را بجا آوردند و در بروی غیر بیستند و بی دغدغهٔ خاطر و بیم از تکفیر و تحذیر آنچه را در دل نهفته داشتند بی پروا بروی آینه آوردند و با ملاحظه آنچه در اطراف خود میدیدند بر ملاصدا دادند که :

« مستی سگان نگر که بهم در فتاده اند

ما سگ نزاده ایم و زمردار فارغیم »

و در گوشهٔ حجرهٔ مصاحبتی لبریز از صدق و صفا به سیر در آفاق و انفس سرگرم بودند و بزبان حال میگفتند :

(۱) نام زنی که در قونیه همزواجت شمس در آمدم کیمیا بود .

« این عجب تر که من و تو بیکدیگر کنج اینجا »

« هم در این دم به عراقیم و خراسان، من و تو »

شمس در صدد است که لوح وجود مصاحب جوان خود را از هر نقشی که در گذشته بر آن منقوش است یکسره پاک سازد و ضمیر او را مانند آینه پاک و دلش را سپید همچون برف بسازد و حتی چنانکه سابقاً بدان اشاره‌ای رفته است .

باو اجازه نمیداد که آثار پدرش بهاءالدین ولد را بخواند. باو میگفت .

« این بتقلید از پدر بشنیده‌ای »

« از حماقت اندر آن پیچیده‌ای »

باو میگفت بسیاری از آنچه را بنام معنی و حقیقت تا کنون بتو آموخته‌اند و حلقه گوش کرده‌ای جز آنکه عذاب جانت باشد و ترا از مخلوق پروردگار جدا سازد سود دیگری ندارد . تمام این معانی حکم پوستین سنگین و کهنه‌ای را پیدا کرده است که جانت را میآزارد و باید بدور افکندی تا بتوانی چالاک و سبک در میدان مجاهدت قدم برداری . باو میگفت برای آنکه بتوانیم درست بفهمیم باید درست فکر کردن را بیاموزیم و تا درست نفهمیم براهی که مارا به عاقبت و آسایش و رستگاری راهنما خواهد بود نخواهیم رسید . آنگاه چون رفیق جوان و نازنین خود را حیرت زده و محزون میدید باو میفرمود .

« جستم جگرت رامن، بستان جگری دیگر »

« همچون جگر شیران ای گسربه پژمرده »

مولانا جوان هوشمند و با فراست و با تمیزی بود و بخوبی احساس میکرد که خدمت استاد و مجالست با مرشدی چون شمس بزندگانی او رنگ و

ای سرخ و سپید ، بی تو ماندم

من زرد و شبنم سیاه چـرده

و باز در جای دیگر گویا اشاره‌ای آمده است بسرخ گونی چهره شمس و گل صد برگ زرشک رخ او جامه درید - حال گل چونک چنین است چه باشد خاری . (چنانکه میدانیم خواجه حافظ هم از « پیر گلرنگ » سخن رانده است و آیا نمیتوان احتمال داد (احتمالی بس بعید) که نظر حافظ هم با وجود بعد زمان به شمس تبریزی بوده است)

باقی میماند برای ماه دیگر ان شاء الله تعالی

امرسون نویسنده و متفکر معروف آمریکائی در قرن نوزدهم میگوید:
 سعدی بزبان همه ملل و اقوام عالم سخن میگوید و گفته‌های او مانند هومر و شکسپیر و سروانت و مونتینی همیشه تازگی دارد . امرسون کتاب گلستان را یکی از انجیل و کتب مقدسه دیانتی جهان میداند و معتقد است که دستورهای اخلاقی آن قوانین عمومی و بین‌المللی است . یکی از مترجمین انگلیسی گلستان که درباره صحت برخی از گفته‌های اخلاقی آن تردید دارد بخوانندگان خود توصیه میکند که این گفته‌ها را ندیده بگیرند و چنانکه پاره‌ای از کشیشان هنگام قرائت دروس انجیل و توراة از بعضی جمله‌ها و گفته‌های آن نخوانده میگذرند . آنان نیز در مورد سعدی همین کار را بکنند گلستان رو بهمرفته يك کتاب اخلاقی گرانقدری است که مؤلف آن با سیر آفان وانفس بسیاری که در جهان کرده است میخواهد دستور عملی در برابر دشواریها بآدمی بیاموزد . (قلمرو سعدی)